

نسبت‌سنجی نظام بین‌المللی سلطه و جنبش‌های بیداری اسلامی

ناصر پورحسن*

چکیده

در این مقاله، موج سوم بیداری اسلامی به مجموعه تحولاتی اطلاق شده که از اواخر سال ۲۰۱۰ از شمال آفریقا آغاز و به دیگر کشورهای عربی تسری یافت. وقوع انقلاب اسلامی دومین موج بیداری اسلامی محسوب می‌شود. موج اول بیداری اسلامی نیز به مجموعه واکنش‌هایی اطلاق می‌شود که نیمه دوم قرن هجدهم و قرن نوزدهم به ویژه پس از انقلاب صنعتی در گستره جهان اسلام علیه هجوم سیاسی - فرهنگی غرب انجام شد. وقوع امواج مذکور، به مثابه یک «مسئله علمی»، منتهی به این سؤال شده که «چه نسبتی میان امواج سه‌گانه بیداری اسلامی - که یک طی دوره دو سده‌ای رخ داده‌اند - و نظام بین‌المللی سلطه وجود دارد؟» اگرچه امواج بیداری در شرایط فکری، سیاسی و اجتماعی متفاوتی رخ داده‌اند، اما فرضیه نویسنده این است که «امواج سه‌گانه بیداری اسلامی، واکنشی در مقابل «نظام بین‌المللی سلطه» و عوامل داخلی آنها در قلمرو جهان اسلام بوده است.

واژگان کلیدی

نظام بین‌المللی سلطه، بیداری اسلامی، انقلاب اسلامی، غرب آسیا، داعش.

مقدمه

تشکیل گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و اعلام خلافت اسلامی در تاریخ بیداری و پادبیداری اسلامی، نقطه عطفی محسوب می‌شود که پس از ایجاد موج اخیر بیداری اسلامی - که از واپسین روزهای سال ۲۰۱۰ از شمال آفریقا شروع شد و تا کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تداوم پیدا کرد - بار دیگر موضوع جنبش‌های اسلامی را در کانون توجه قرار داد.

بیداری اسلامی، جنبشی گسترده و بسیار تأثیرگذار و مسبوق بر تحولات سال‌های اخیر است که البته

n.pourhassan1303@gmail.com

*. استادیار دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره).

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۸

طیف بسیار گسترده‌ای از گروه‌ها و رویکردهای بعضاً ناساز با روح اسلامی را شامل می‌شود. درباره وجود این جنبش‌ها، اختلاف نظر چندانی نیست اما میان تحلیل‌گران درباره زمان آغاز، گستره، ماهیت و دلایل پیدایش آن، اجماع نظر وجود ندارد. به علاوه، نویسندگان موج‌های مختلفی را برای این تحول بزرگ تعریف کرده‌اند. در حالی که اغلب از سه موج بیداری اسلامی نام برده می‌شود و نویسنده مقاله نیز به این دسته‌بندی معتقد است، برخی - با تأکید بر تحولات ایران - از چهار موج نام می‌برند. (نجفی، ۱۳۸۷) بعضی دیگر از نویسندگان نیز که به وجود چهار موج معتقدند، موج دوم بیداری اسلامی را مجموعه تلاش‌های روشنفکران اسلام‌گرا و روحانیون منتقد در فاصله دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ تلقی می‌کنند که با انتقاد از وضع موجود، جاذبه فراوانی در بازگشت به اسلام ایجاد کرد. (اسلامی، رهبر و ذوالفقاریان، ۱۳۹۱: ۹۳۵ - ۹۱۳) به دلیل اختلافات مذکور، نظریه‌های متفاوتی درباره جنبش‌های اسلامی وجود دارد.

به طور کلی تمامی نظریه‌های موجود، به دو دسته کلی «ذات‌گرا» و «واکنش‌گرا» تقسیم می‌شوند؛ نظریات ذات‌گرا، جنبش‌های اسلامی را ناشی از ارزش‌ها و اصول ذاتی (منفی یا مثبت) خود اسلام می‌دانند. اما واکنش‌گرایان، این جنبش‌ها را پدیده‌ای عارضی و در واکنش به محیط خارجی اسلام و به ویژه مدرنیته تفسیر می‌کنند. (صالحی نجف آبادی و رضایی، ۱۳۸۸)

دسته نخست، جنبش اسلامی را پدیده‌ای تاریخی - ادواری می‌داند که همواره در تاریخ اسلام و دوره‌های متأخر رخ داده است. یکی از معروف‌ترین نظریه‌هایی که در این رابطه مطرح شده، «نظریه ادواری» «هرایر دکمجیان» است. به نظر وی جنبش‌های اسلامی، پدیده جدیدی نیست بلکه جلوه‌های معاصر جریان تاریخی محسوب می‌شوند که در دوران پس از ظهور اسلام در بخش‌های گوناگون قلمرو جهان اسلام تجلی یافته‌اند. (دکمجیان، ۱۳۶۶)

یکی از جدیدترین نظریه‌ها در تحلیل جنبش‌های اسلامی که در رویکرد نخست قرار می‌گیرد، توسط «ژان پاول کاروالهو» مطرح شده است. وی با ترکیب نظریه‌های روانشناختی، اقتصادی و دینی، بر اساس مطالعات میدانی و کمی، منشأ احیای اسلامی را تحولات اجتماعی - اقتصادی کشورهای اسلامی می‌داند و بر این نظر است که در برخی جوامع مسلمان، چون دولت‌ها نمی‌توانند نیازها و انتظارات جوانان تحصیل‌کرده را برآورده کنند، به دلیل کاهش غیرمنتظره در تحرک اجتماعی همراه با نابرابری گسترده، احیای اسلام به رهبری طبقه متوسط و تحصیل‌کرده شکل می‌گیرد و به دلیل برآورده نشدن نیازها توسط نهاد دولت مدرن و برای کاهش اضطراب و انتظارات برآورده نشده، دین احیا می‌شود. (Carvalho, 2013)

بسیاری از اندیشمندان و نویسندگان ایرانی نیز که انقلاب اسلامی را تحلیل کرده‌اند، جنبش‌های اسلامی را از این منظر البته با نگرش مثبت، تحلیل می‌کنند. شهید مطهری (۱۳۸۷) را می‌توان در صدر این افراد قرار داد. نظریه دوم، به اندیشمندی اختصاص دارد که جنبش‌های اسلامی را پدیده‌ای مدرن می‌دانند که در

واکنش به سلطه‌طلبی استعمار به وجود آمده است. به تعبیر بهتر، این تحلیل‌گران، جنبش رستاخیزی اسلامی را که در دوره معاصر رخ داده، جنبش اسلامی می‌دانند و تلاش‌های قبل از آن را مصداق جنبش اسلامی نمی‌دانند. «فرهنگ رجایی» با مبنا قرار دادن نظریه «الوین تافلر» درباره امواج سه‌گانه تمدن بشری، جنبش‌های اسلامی را واکنش جهان اسلام به توسعه‌طلبی و انحصارگرایی نظام استعماری و سلطه بین‌المللی پس از موج دوم تمدن بشری یا همان انقلاب صنعتی می‌داند. (رجایی، ۱۳۷۳)

«خورشید احمد» محقق پاکستانی و عضو جمعیت اسلامی پاکستان نیز اندیشمندی است که جنبش‌های اسلامی را به مثابه پدیده‌ای مدرن و معاصر تحلیل و تئوریزه کرده است. (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۶) نظریه‌پردازان گروه دوم، جنبش‌های اسلامی را مبتنی بر روابط نابرابر اسلام و غرب و واکنشی در مقابل آنها تلقی می‌کنند. (گنجی ارجنکی، ۱۳۸۸: ۲۲)

با توجه به نظریه‌های مذکور، وقوع جنبش‌های اسلامی به ویژه موج سوم بیداری اسلامی به مثابه یک «مسئله علمی»، این سؤال را برای نویسنده مقاله مطرح می‌کند که چه نسبتی میان امواج سه‌گانه بیداری اسلامی - که یک طی دوره دو سده‌ای رخ داده‌اند - و نظام بین‌المللی سلطه وجود دارد؟ اگرچه امواج بیداری در شرایط فکری، سیاسی و اجتماعی متفاوتی رخ داده‌اند، اما فرضیه نویسنده این است که امواج سه‌گانه بیداری اسلامی، واکنشی در مقابل «نظام بین‌المللی سلطه» و عوامل داخلی آنها در قلمرو جهان اسلام بوده است. نظام بین‌المللی سلطه با ایجاد رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، به دنبال ایجاد هژمونی خود و حذف هویت دیگران به ویژه جهان اسلام به مثابه «دگر» اصلی خود بوده است. این نظام از یک سو، بستر اقدام واکنشی و پیدایش امواج سه‌گانه بیداری اسلامی را فراهم کرده و از سوی دیگر، پس از وقوع این امواج، به دنبال، مهار، استحاله، انحراف و مدیریت بر آنها بوده است.

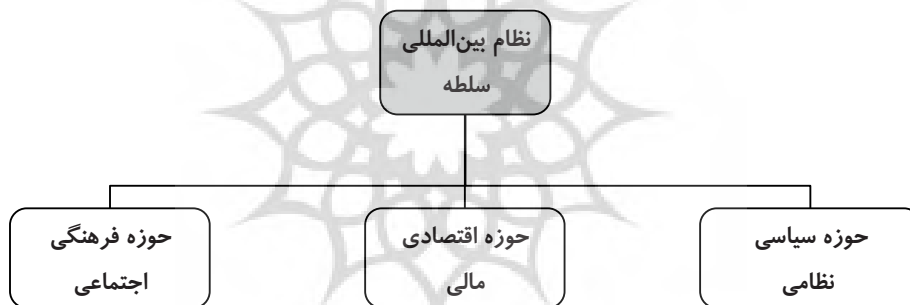
درباره اهمیت این پژوهش، باید اذعان کرد که جنبش‌های اسلامی، به یکی از مهم‌ترین بازیگران عرصه سیاست جهان و به ویژه فعال در محیط امنیتی جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند. با توجه به اهمیت این جنبش‌ها و مسائل مرتبط با آنها، موج جدیدی از نظریه‌پردازی در تحلیل جنبش بیداری اسلامی آغاز شده و بسیاری از پژوهشگران غربی، تحقیقات میدانی گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. پژوهش درباره چنین موضوع مهمی، فراتر از نوشتن مقاله و کتاب بوده و حتی ضروری است که یک رشته علمی تحت عنوان جنبش‌های اسلامی ایجاد شود. این مقاله با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و دیدگاهی جامع نسبت میان جنبش‌های اسلامی و نظام سلطه را می‌سنجد.

چیستی نظام بین‌المللی سلطه

نویسنده برای تحلیل نسبت میان جنبش‌های اسلامی و نظام بین‌المللی سلطه، تلاش کرده مؤلفه‌های مهم نظام مذکور را استخراج و سپس آن را تعریف کند. نظام سلطه مجموعه‌ای منسجم است که در یک روند

نسبتاً طولانی شکل گرفته است و پایان قرون وسطی را می‌توان نقطه آغازین آن تلقی کرد. با آغاز رنسانس و نهضت اصلاح دینی، جهان وارد دوره جدیدی شد و عصر استعمار شکل گرفت که الزاماً با نظام سلطه یکی نیست، بلکه محصول بلندمدت آن است. غربی‌ها با اختراعات مختلف در حوزه سخت‌افزاری، به ویژه ساخت تجهیزات پیشرفته نظامی و دریانوردی، استعمار قاره‌های مختلف جهان را آغاز کردند. آنها پس از کشف منابع غنی قاره آمریکا، به استعمار آفریقایی‌ها پرداختند تا از نیروی انسانی آنها برای استخراج این منابع استفاده کنند. پس از آن، سفیدپوستانی که شعار تمدن سر می‌دادند و برای خود مأموریتی ویژه قائل بودند، برای به دست آوردن مواد اولیه و بازار فروش کالاهای صنعتی خود، به قاره آسیا هجوم آوردند و سرانجام به تعبیر ایمانوئل والرشتاین، برای نخستین بار «نظام بین‌المللی» شکل گرفت. اگرچه تا پیش از آن مقطع، برخی امپراتوری‌های بزرگ بر بخش‌هایی گسترده‌ای از جهان، سلطه یافته بودند اما یک نظام بین‌المللی فراگیر شکل نگرفته بود.

استعمارگران پس از رقابت‌های سهمگین و تقسیم مناطق مختلف جهان میان خود، با پشتوانه قدرت سخت‌افزاری و به ویژه پس از وقوع انقلاب صنعتی، برای تثبیت و نهادینه کردن سلطه خود در عرصه بین‌المللی «رژیم»‌هایی را ایجاد کرده که مجموعه‌ای از اصول، قواعد، هنجارها و رویه‌هایی هستند که انتظارات بازیگران در آنجا با یکدیگر تالاقی کرده و برآورده می‌شود. این مجموعه به کنش‌های سیاسی نظام بین‌المللی معنا و مفهوم می‌بخشد و رفتار مشارکت‌کنندگان را تنظیم کرده و فعالیت‌های مجاز و غیر مجاز و نحوه حل تعارضات را نشان می‌دهد. (قاسمی، ۱۳۹۲: ۱۴۶) اجزای مهم و در هم تنیده نظام سلطه که به دنبال سلطه جهان اسلام و متعاقباً به واکنش جهان اسلام علیه آن منجر شده، به شرح زیر است. (نمودار شماره یک)



نمودار شماره یک: وجوه گوناگون و درهم تنیده ساختار نظام بین‌المللی سلطه

۱. حوزه سیاسی - نظامی
 از نظر تاریخی، عصر جدید با شروع استعمار دیگر قاره‌ها توسط استعمارگران اروپایی آغاز می‌شود. استعمار پرتغال و اسپانیا در قرن پانزدهم با اشغال مناطقی از شمال آفریقا و قاره آمریکا آغاز می‌شود. کشف آمریکا به منزله بخشی از جهان توسط اروپا بود که غلبه این قاره را بر رقیبانش تضمین کرد. (لوئیس، ۱۳۸۰: ۷۸) موج دوم استعمار پس از انقلاب صنعتی شروع شد و طلایه‌دار آن نیز بریتانیا بود که تا مدت‌ها تحت لوای ایجاد

ثبات هژمونیک، نظام سلطه بین‌المللی و رژیم‌های آن را شکل می‌داد. غرب پس از پایان جنگ جهانی دوم برای ایجاد سلطه بر جهان، نهادهای مختلف سیاسی و نظامی ایجاد کرده است. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در دوره جنگ سرد، برای مقابله با شوروی که مانع استقرار نظم مورد نظر آمریکا بود، به وجود آمد. سازمان ملل نیز که به بهانه جلوگیری از جنگ دیگر ایجاد شد، به نماد نابرابری سیاسی بین‌المللی تبدیل شده است. هندسه قدرت در سازمان ملل به گونه‌ای ترسیم شده که همواره سلطه پنج قدرت بزرگ دارای حق وتو در آن حفظ شود و از ورود بازیگران جدید جلوگیری می‌شود. علاوه بر این، یکی دیگر از رژیم‌های بین‌المللی حافظ نظام سلطه پس از جنگ جهانی که جایگاه ویژه‌ای در تداوم قدرت بازیگران هسته‌ای دارد، «پیمان منع گسترش هسته‌ای»^۱ است. بر اساس حقوق بین‌الملل، همه کشورها برابر بوده و طبیعی است که باید از انرژی هسته‌ای برخوردار شوند و ظاهراً، پیمان منع گسترش هسته‌ای به این منظور ایجاد شده است. اما بررسی مفاد این پیمان نشان دهنده نوعی نظام آپارتایدی در عرصه استفاده از انرژی هسته‌ای است.

۲. حوزه اقتصادی - مالی

در حالی که در عصر استعمار، سلطه سیاسی - نظامی غرب آغاز شد، اما در حقیقت عنصر اقتصاد نقش مهم‌تری در نظام سلطه ایجاد کرده است. نظام سلطه در عرصه اقتصادی - مالی نیز سازوکارهای مختلفی برای تثبیت و تداوم خود ایجاد کرده که یکی از مهم‌ترین آنها، تقسیم کشورها به دو دسته صنعتی و صادرکننده مواد خام است. در نظام اقتصادی بین‌المللی از دوره استعمار تاکنون اکثر کشورهای جهان به تولیدکننده و صادرکننده مواد خام تبدیل شده‌اند. با گذشت زمان و افزایش شدید قیمت کالاهای صنعتی، این کشورها مجبور شده‌اند میزان بیشتری مواد خام صادر کنند و به این صورت از نظر ساختاری به جهان صنعتی، بیشتر وابسته شوند. مهم‌ترین سازوکار نظام سلطه برای تداوم حیات خود در عرصه اقتصادی - مالی، ایجاد رژیم اقتصادی است. سلطه‌گران پس از جنگ جهانی دوم، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را برای ارتقای توسعه اقتصادی و مالی و سازمان تعرفه و توسعه جهانی^۲ و سپس سازمان تجارت جهانی^۳ را برای ارتقای آزادسازی تجاری و سلطه دلار ایجاد کردند. (Fontaine and Kliman, 2013: 93-109)

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مانند شورای امنیت در انحصار برخی قدرت‌های بزرگ جهانی از جمله آمریکا است. این کشور با پرداخت بیشترین سهم از منابع مالی این دو نهاد بین‌المللی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌گذاری آنها و اعطای وام به دیگر کشورها دارد. این وام‌ها مستلزم همراهی با ارزش‌هایی است که قدرت هژمون برای ایجاد ثبات هژمونیک و رژیم بین‌المللی مورد نظر خود برای آنها پاداش در نظر می‌گیرد. به علاوه وام‌های بین‌المللی با اصلاحات مختلفی مانند آزادسازی قیمت‌ها و تعدیل‌های ساختاری نیز همراه هستند.

1. NPT.
2. GAAT .
3. WTO.

یکی از ابزارهای اساسی نظام سلطه برای تداوم سلطه اقتصادی خود و جلوگیری از پیدایش قدرت‌های جدید، «تحریم» است. تحریم‌ها اقدامات یک‌جانه یا دسته جمعی هستند و علیه دولتی اعمال می‌شوند که حقوق بین‌الملل را نقض می‌کند و هدف تحریم، اجبار دولت مذکور به اصلاح رفتار خود است. (Davis, 2008: 187)

البته همیشه هدف تحریم‌ها، اصلاح رفتار یک دولت نیست بلکه گاهی به منظور بی‌ثبات‌سازی آن انجام می‌شود. با توجه به اینکه حقوق بین‌الملل بر اساس ارزش‌ها و منافع قدرت‌های هژمون تدوین می‌شوند، این تحریم‌ها بیشتر متوجه کشورهایی هستند که مخالف رژیم‌های بین‌المللی هستند. با گسترش روابط اقتصادی، تحریم اقتصادی که تنها یکی از انواع تحریم‌هاست، به امری مرسوم در روابط بین‌الملل تبدیل و حتی در اساسنامه سازمان‌های بین‌المللی نیز نهادینه شد. در حقیقت، تحریم ابزاری برای تداوم ثبات هژمونیک غرب است که از طریق سازوکارهای مختلف رژیم‌های بین‌المللی و برای جلوگیری از ورود کشورها به جرگه قدرت‌های جهانی انجام می‌شود.

۳. حوزه فرهنگی - اجتماعی

با پایان قرون وسطی و آغاز عصر استعمار، تلاش برای سلطه فرهنگی غرب نیز آغاز شد. هیئت‌های تبشیری، پیشقراولان این جنبه از سلطه غرب بودند. آنها با ادعای مأموریت ویژه تمدن سفید، برای خود مأموریتی جهانی تعریف می‌کردند. فراماسونرها نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در سلطه فرهنگی غرب در جهان داشته‌اند. جهان غرب پس از پایان عصر استعمار، با حضور غیر مستقیم، عرصه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بقیه کشورها را به کنترل خود درآورد. سلطه فرهنگی - اجتماعی غرب را می‌توان در مفهوم امپریالیسم فرهنگی بهتر توضیح داد. بر پایه نظریه امپریالیسم فرهنگی، جهانی شدن چیزی جز صدور کالاها، ارزش‌ها و اولویت‌های شیوه زندگی غربی نیست. نظام سلطه همان‌گونه که در حوزه‌های سیاسی - نظامی و اقتصادی - مالی، رژیم‌های مورد نظر خود را تدوین کرده است در حوزه فرهنگی - اجتماعی نیز این اقدام را انجام داده است.

نظام سلطه، بخش دیگری از سلطه خود در این زمینه را در قالب اعلامیه جهانی حقوق بشر و حق دسترسی آزاد به اطلاعات گنجانده است. این نظام در سال‌های اخیر شورای حقوق بشر را برای ترویج آزادی‌های لیبرالی ایجاد کرده است. (Fontaine and Kliman, 2013: 93-109)

آمریکا در سال‌های اخیر کوشیده تا سلطه اجتماعی - فرهنگی خویش را از مجرای قدرت نرم اعمال کند. جوزف نای مهم‌ترین نظریه‌پرداز آمریکایی، قدرت نرم را توانایی دستیابی به آنچه می‌خواهید، از طریق جاذبه به جای تطمیع تعریف می‌کند. به نظر او این قدرت هم از نهادها و رژیم‌هایی بین‌المللی و هم جذابیت فرهنگی و ایدئولوژیک یک کشور ناشی می‌شود. (نای، ۱۳۸۲: ۳۷۷) اولین گام در جنگ نرم، تولید، توجیه باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری خود از طریق فناوری‌های مولد قدرت است. این فناوری‌ها با القای برتری فرهنگی، ادعای دستیابی به حقیقت و ادعای داشتن رسالت انسانی (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۸) همراه است.

به طور خلاصه می‌توان گفت که استعمارگران غربی طی پنج قرن اخیر و به ویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم در حوزه‌های سیاسی - نظامی، اقتصادی - مالی و فرهنگی - اجتماعی که ارتباط وثیقی با هم دارند، رژیم‌های بین‌المللی را تدوین کرده که نتیجه آن شکل‌گیری نظام بین‌المللی سلطه و یک نوع نابرابری نهادینه شده و به تعبیر بهتر «خشونت ساختاری» است و جنبش بیداری اسلامی برای مواجهه با این ساختار شکل گرفته است.

جنبش‌های اسلامی به مثابه واکنش به نظام بین‌المللی سلطه

بیداری اسلامی را می‌توان در بستر غرب مدرن، ریشه‌یابی کرد. وقتی جهان غرب در دوره قرون وسطی در نقطه حلیض و انحطاط قرار داشت، جهان اسلام در اوج شکوفایی خود بود. اسلام طی پنج قرن از سال ۸۱ - ۵۹۸ هجری قمری (۱۲۰۰ - ۷۰۰ م) از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو حکومت اسلامی، دانشوری و تمدن‌سازی، علم و فلسفه پیشاهنگ جهان بود. در همان مقطع، اروپا در دام نهضت تفتیش عقاید قرار داشت. اسقف‌ها و کشیش‌ها، بهشت جاودانه را با گرفتن پول به مردم می‌فروختند؛ کلیسا، بعضی از روحانیون را مأمور کرد که به عنوان تحصیل‌دار، با فروش آموزش در برابر طاعت و توبه، مبالغی گرد آورند. (دورانت، ۱۳۷۸: ۹۹۵) در اروپای قرون وسطی، «فکر کردن»، تعطیل بود. این در حالی است که در کتاب گینس، دانشگاه قرویین (تأسیس ۸۵۹ میلادی) واقع در شهر «فز» مراکش به عنوان کهن‌ترین دانشگاهی که مدرک تحصیلی به دانشجویان خود اعطا می‌کرد، ثبت شده است. (Guinness, 1998: 242) برنارد لوئیس نیز درباره این مراکز علمی و دانشجویان آنها می‌نویسد:

در دوران طلایی اسلام، خلیفه به عنوان شخص اول روشن‌بین و متمدن، برای نخستین بار، دانشجویان و محققین مختلف را از سرتاسر دنیا مثل چین، هند، غرب آسیا، شمال آفریقا، اروپا و آسیای میانه گرد هم جمع کرد. (Lewis, 2003: 58)

با افول تمدن اسلامی، تمدن غرب پس از قرون وسطی سر بر آورده و با ایجاد یک نظام بین‌المللی، سلطه و هژمونی خود را بر جهان گسترش داد.

۱. موج اول بیداری اسلامی

یک. پیدایش موج نخست

اگرچه تمدن اسلامی، در مقابل موانع داخلی و خارجی، تداوم یافته و برای قرون متمادی، همچنان پیشاهنگ بود، اما با ظهور تمدن غربی، به انحطاط گرایید. از اواخر قرن هجدهم و به ویژه از اواسط قرن نوزدهم، رخوت و رکود گسترده‌ای جهان اسلام را فراگرفت. در حالی که در سده‌های گذشته تمدن اسلامی تا اعماق اروپا پیش‌روی کرده بود، به تدریج مورد تهاجم غرب سرمایه‌داری قرار گرفت و زیر سلطه استعمارگران رفت. غرب به پشتوانه دستاوردهای علمی و فنی خود پس از رنسانس، ابتدا جهان اسلام را تجزیه و سپس در پی

استعمار نواحی مختلف آن برآمد. جهان اسلام پس از فروپاشی نهاد خلافت توسط سه قدرت بزرگ صفویان، عثمانی‌ها و گورکانیان اداره می‌شد. هر کدام از این مناطق در قرن ۱۸ و ۱۹ به تدریج و به شیوه‌های متفاوتی مورد هجوم استعمارگران اروپایی قرار گرفتند. حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ نقطه عطف مهمی در رابطه با آغاز انحطاط و ضعف جهان اسلام، خصوصاً امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت. در اثر این حمله و حضور دیگر استعمارگران غربی، امپراتوری عثمانی مناطق مسلمان‌نشین تحت کنترل خود را از دست داد. در همان مقطع، ایران عصر قاجار با دو شکست سنگین از روسیه، تجربه رویارویی با غرب سلطه‌گر را چشید. شبه قاره نیز با چنین وضعیتی مواجه شد.

اندیشمندان و مقامات سیاسی ایرانی، عرب، شبه قاره، ترک و سایر نقاط جهان اسلام ابتدا این موضوع را مطرح کردند که چه اتفاقی افتاد و چرا آنها این‌گونه در مقابل غرب به انحطاط در آمدند؟ به طور کلی مقامات سیاسی و روشنفکران جهان اسلام در فکر چاره‌جویی برای تقویت جامعه اسلامی در برابر اروپا بودند و برای پاسخ به «چه باید کرد»، راه حل‌ها و استراتژی‌های گوناگونی از جمله پیروی از تمدن غرب، ناسیونالیسم و احیای اسلام ارائه می‌دادند. سومین راه حل ذیل عنوان جنبش اسلامی (موج اول بیداری اسلامی) تعبیر شده است. بنابراین، موج اول بیداری اسلامی را باید به عنوان واکنش بخش‌های مختلف تمدن اسلامی به تهاجم غرب و راهکارهای نامناسب برای برون‌رفت از این وضعیت تحلیل کرد؛ واکنشی که پس از موج دوم تمدن بشری (انقلاب صنعتی) به وجود آمد.

بازگشت به اسلام که در سراسر جهان اسلام مطرح شد، یک راهکار اساسی بود. البته در این بازگشت، اجماع نظر وجود نداشت و همین مسئله ریشه برخی از مشکلات کنونی جنبش‌های اسلامی است. در حالی که اندیشمندان و علمای بزرگ ایران مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی به دنبال احیای دین بودند، سلفی‌ها به دنبال رجعت به گذشته بودند. در شبه جزیره عربستان و بخشی از شبه قاره، وهابیت و سلفی‌گری ترویج می‌شد و در امپراتوری اسلامی نیز احیای خلیفه‌گری و الگو قراردادن شیوه خلفای راشدین، بهترین راه رفع مشکلات و ضعف‌های مسلمانان و جامعه اسلامی اعلام شد. اگرچه نویسندگانی مانند مضاری الرشید، جنبش وهابیت را با سلفی‌گری مدرن که در مقابل مدرنیته ایجاد شد، متفاوت می‌دانند (الرشید، ۱۳۹۳) و با توجه به تمرکز آنها به «دگر درونی» به جای «دگر خارجی»، نسبت چندانی با نظام سلطه ندارند اما به هر حال نمی‌توان آنها را از ساختار مذکور خارج کرد.

بدون شک سید جمال، مهم‌ترین نقش را در موج اول بیداری اسلامی و جنبش احیای اسلام ایفا کرد. وی با سفر به نقاط مختلف جهان اسلام، ضمن آگاه‌سازی، شیوه‌های ناصحیح بیداری در جهان اسلام را نیز مورد نقد قرار می‌داد. به گونه‌ای که در سفر کوتاهی به هند، با رویکرد سرسید احمدخان هندی (۱۸۹۷ - ۱۸۱۷) مخالفت کرد. او برخلاف دیگر احیاگران اندیشه اسلامی، دوری از صحنه سیاست را توصیه می‌کرد و شعار معروفش

«تربیت کنید، تربیت کنید، تربیت کنید» بود. احمدخان به حقانیت دین اسلام معتقد بود و آن را متضمن حقایق جاودانی می‌دید و میان عقل و وحی با علم و دین جدایی و مخالفت نمی‌دید و در پی آن بود که میان این دو جمع و ترکیب کند. (شریف: ۱۳۷۰: ۲۲۵ - ۱۷۹) وی نه تنها سلطه انگلیس را پذیرفت بلکه آن را از الطاف الهی قلمداد می‌کرد؛ زیرا مسلمانان شبه قاره می‌توانستند با همکاری با قدرت استعمارگر موقعیت خود را احیا کنند. (ملازهی، ۱۳۸۷: ۱۳۶)

به طور کلی میراث سید جمال را که در بخش گسترده‌ای از جهان اسلام سایه افکند و به همین دلیل وی را سلسله‌جنبان جنبش‌های اسلامی نامیده‌اند، (مطهری، ۱۳۸۷: ۵۳) می‌توان در چند نکته اساسی خلاصه کرد: اعتقاد به توانایی ذاتی اسلام برای رهبری مسلمانان؛ مبارزه با روح تسلیم به قضا و قدر؛ بازگشت به منابع اصیل فکر اسلامی؛ تفسیر عقلی تعالیم اسلامی و فراگرفتن علوم از سوی مسلمانان؛ مبارزه با استعمار و استبداد به عنوان نخستین گام در راه رستاخیز اجتماعی و فکری مسلمانان.

دو. واکنش نظام بین‌المللی سلطه

وقوع موج اول بیداری اسلامی، باعث آگاهی بخشی جامعه مسلمانان از روند سلطه‌طلبی تمدن غرب یا نظام سلطه شد. در حقیقت این موج، صرفاً به بیداری برخی از نخبگان جامعه اسلامی منجر شد و این یکی از وجوه تمایز آن با امواج بعدی بیداری اسلامی است. نظام سلطه برای جلوگیری از ترویج بیداری اسلامی، اقدامات بسیار مختلفی انجام داد که نتیجه آن، بازتولید نظام سلطه در بخش‌های مختلف جهان اسلام بود. یکی از اولین اقدامات این نظام که مانع مهمی در مقابل موج دوم و سوم بیداری اسلامی نیز محسوب می‌شود، ایجاد اختلاف مذهبی میان مسلمانان و فرقه‌سازی و اختلافات درون مذهبی به ویژه بین شیعیان است. تسهیل در ترویج وهابیت از جمله اقدامات مشخص غرب برای ایجاد تفرقه در جهان اسلام بود. ایجاد فرقه‌هایی چون بابیه و بهائیت نیز از دیگر شیوه‌های روبرویی غرب برای خنثی‌سازی موج نخست بیداری اسلامی - به ویژه در مناطق شیعی - بود که در قالب‌ها و روش‌های متفاوتی، بازتولید شده است.

رواج ناسیونالیسم و شووینیسیم نیز از سوی غربی‌ها برای تداوم سلطه خود در جهان اسلام، پس از آغاز موج اول بیداری اسلامی در دستورکار جهان غرب قرار گرفت. تجزیه عمده قلمرو اسلامی در پی شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول و شیوع آموزه‌ها و اندیشه‌های ناسیونالیستی سبب شد تا مسلمانان با حاشیه قراردادن هویت مشترک اسلامی خویش، عملاً خود را با هویت‌های محلی - ملی تعریف نموده و از آرمان امت واحده اسلامی دور شدند.

اتحاد اسلامی، یکی از راهکارهای عمده سیدجمال برای مبارزه با نظام سلطه بود. به بیان دیگر، گفتمان مدرنیسم غربی به صورتی که پس از معاهده وستفالی تجلی یافت، ناسیونالیسم را در سراسر جهان ترویج نموده و آن را امری بدیهی و ضروری معرفی و قلمداد کرد. در جهان اسلام نیز دنیای استعماری غرب کوشید

تا به منظور تضعیف بیشتر و گسستن وحدت جهان اسلام و در راستای سیاست ایجاد تفرقه، به ترویج ناسیونالیسم پرداخته و با برجسته ساختن هویت ملی در برابر هویت فراگیر و مشترک اسلامی، جهان اسلام را به خود مشغول داشته و از اندیشه مقابله‌جویی با دشمن مشترک استعماری باز دارد. تجزیه قلمرو اسلامی و تأسیس دولت‌های جدید، اما کوچک اسلامی مستلزم تعریف مجدد و تمایز میان آنها بود. این دولت‌ها به دلیل ابهامات ناشی از تقسیمات مرزی و قلمرو خویش که استعمار نقش اساسی در آن ایفا داشته است، غالباً درگیر منازعه با یکدیگر بوده و در نتیجه نیازمند تعاریف جدیدی از خود بودند تا از همتایان جدید و هم‌کیشان قدیمی خویش تمایز یابند. عملاً هویت ملی به یاری آنان شتافت و آنها مشتاقانه از آموزه ناسیونالیسم تبعیت کردند. به طور کلی، رژیم بین‌المللی نظام بین‌المللی سلطه در برابر این موج، موجب شد تا این نظام در همه حوزه‌های مختلف، به مقام هژمونیک رسیده و با حمایت از دولت‌های مستبد و وابسته، سلطه خود را بر جهان اسلام بگستراند.

۲. موج دوم بیداری اسلامی

یک. پیدایش موج دوم

نظام بین‌المللی سلطه، سازوکارهای بسیار مختلفی برای مهار و مدیریت موج اول بیداری اسلامی به کار گرفت که محصول آن، تجزیه جهان اسلام، پیدایش دولت‌های غیردمکراتیک، سکولار و وابسته در جهان سوم بود. ایران دوره پهلوی دوم، مصداق بارز چنین دولت‌هایی بود. وابستگی دولت پهلوی به آمریکا به گونه‌ای بود که حتی نویسندگان آمریکایی چون «مارک گازیوروسکی» اصطلاح «دولت دست‌نشانده» را برای رابطه مذکور به کار گرفته‌اند. در حالی که در شکل‌گیری دوره اول بیداری اسلامی، حمله تمام عیار نظام سلطه، نقش اصلی را داشت، در موج دوم بیداری، تعامل نظام سلطه و انسداد و استبداد داخلی نیز نقش مؤثری ایفا کرد. برخلاف موج اول بیداری اسلامی که فاقد رهبریت واحد بود، در موج دوم، محوریت و نقش بارز امام خمینی علیه السلام بر هیچ صاحب‌نظر و تحلیل‌گری پوشیده نیست.

در حالی که سیدجمال تنها یک اندیشمند بود، امام خمینی علیه السلام بیداری اسلامی را به یک واقعیت تبدیل کردند و آن را از ساحت تئوری به عرصه عمل آورده و موج دوم بیداری در قرن بیستم را به وجود آورد و در قالب جمهوری اسلامی عینیت داد. (خرمشاد و کیانی، ۱۳۹۱: ۳۰) به علاوه در حالی که سید جمال فقط به دنبال توسعه و تجدد بود، امام خمینی به دنبال تلفیقی از هویت و توسعه بود (ولایتی، ۱۳۹۰: ۳۷ - ۳۶) در حالی که نظام بین‌المللی سلطه، ایران در دوره سلسله پهلوی را زیر سیطره خود برده بود، هنر امام خمینی علیه السلام فرارفتن از سیطره و هژمونی غرب بود و به تعبیر یک نویسنده، امام خمینی چنان سخن می‌گفت که گویی غرب وجود ندارد. (Zubaidah, 1989: 33) بنیانگذار انقلاب اسلامی، از غرب مرکزیت‌زدایی کرده و گفتمانی تولید کرد که در آن غرب دیگر به عنوان مرکز مد نظر نبود. (سعید، ۱۳۷۹: ۱۴۹)

اگرچه نظام سلطه برای سرکوب موج اول بیداری اسلامی، تمام تلاش خود را مبذول داشت اما این

جنبش به طور کامل خفه نشد و رگه‌هایی از آن ادامه داشت. نهضت امام خمینی اوج تمامی حرکت‌ها و تبلور همه آمال و آرمان‌های انقلابی نهضت‌هایی بود که قبلاً به وقوع پیوسته بود (ملکوتیان، ۱۳۸۷: ۸۳) انقلاب اسلامی یا موج دوم بیداری اسلامی نقطه عطفی است که بعد از مدت‌ها رکود، باعث بیداری مسلمانان سراسر جهان شد. مهم‌ترین نوآوری انقلاب اسلامی این است که ساختار نظام سلطه را که بیشتر بر اساس ابزار قدرت مادی شکل گرفته بود، با تکیه بر ابزار معنوی قدرت برهم زد. انقلاب اسلامی توانست بعد معنوی و روحی مغفول مانده از تمدن اسلامی - ایرانی را بار دیگر وارد حوزه عمومی کند؛ همان که تمدن غربی از آن غافل و مهم‌ترین نقطه ضعف آن بود. (خرمشاد و کیانی، ۱۳۹۱: ۴۱)

یکی از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی که برآمده از موج دوم بیداری اسلامی است، در کنار اصل مبارزه با استکبار و سلطه‌گران، حمایت از مستضعفان و جنبش‌های آزادی‌بخش است که معلول خشونت ساختاری نظام بین‌المللی سلطه هستند. اصل ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی مقرر می‌دارد: «جمهوری اسلامی ایران ... از مبارزه حق طلبانه مستضعفان در برابر مستکبران در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند»؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران خود را جنبش و حرکتی برای پیروزی نهایی مستضعفان و مستکبران می‌داند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، موج دوم بیداری اسلامی در منطقه غرب آسیا بازتاب یافت. با توجه به نقش کانونی مسئله فلسطین در غرب آسیا، تأثیرگذاری این موج بیداری، بر مسئله فلسطین آغاز شد و منشأ تحولات گسترده‌ای در منطقه غرب آسیا شد. درحالی‌که فلسطین برای همه مسلمانان حائز اهمیت بود، اما کشورهای عربی، با تقلیل این «مسئله اسلامی» به «مسئله عربی»، در جبهه کشورهای اسلامی شکاف بزرگی ایجاد کرده بودند. با پیروزی انقلاب اسلامی، دو انتفاضه بزرگ در فلسطین شکل گرفت و با پیدایش محور مقاومت و پیروزی در جنگ‌های ۳۳، ۲۲، ۸ و ۵۱ روزه، موج بیداری اسلامی از مرزهای جمهوری اسلامی فراتر رفته و ژئوپلتیک قدرت را در این منطقه حساس دگرگون کرد.

دو. واکنش نظام بین‌المللی سلطه

در حالی که در جهان غرب، از عصر «پایان ایدئولوژی‌ها» سخن به میان می‌آمد، انقلاب اسلامی رخ داد؛ انقلابی که هژمونی مناسبات جهانی نظام سلطه در همه ابعاد آن را بر هم زد و به دنبال تجدیدنظر جدی در آن برآمد. به این دلیل بود که نظام بین‌المللی سلطه، طیف گسترده‌ای از شیوه‌ها و استراتژی‌ها را برای مهار آن به کار گرفت. در سال‌های اولیه موج دوم، طیفی از اقدامات سخت‌افزاری از کودتا تا جنگ تحمیلی، در این رابطه به کار گرفته شد. جنگ تحمیلی به عنوان جنگ نیابتی نظام بین‌الملل علیه انقلاب اسلامی، بر جمهوری اسلامی تحمیل شد و این نظام با مدیریت بحران، پس از آزادسازی خرمشهر، مانع از پیروزی جمهوری اسلامی شد. انقلاب اسلامی همان‌گونه که با منطق خاص خود پیروز شده بود، به گونه‌ای که میشل فوکو قبل از هر اندیشمند غربی تحت عنوان انقلاب پست مدرن به آن اعتراف کرد، (فوکو، ۱۳۷۷)

بحران‌های پیش رو مانند جنگ تحمیلی را نیز مدیریت کرد. «جیمز بیل» ایران‌شناس آمریکایی، مؤلفه‌های مقاومت ایران در این جنگ نابرابر را جهاد و شهادت تشریح می‌کند. (بیل، ۱۳۶۸: ۴۲۳ - ۴۲۰)

نظام سلطه پس از ناکامی در مهار انقلاب اسلامی و موج دوم بیداری اسلامی، طیف گسترده‌ای از تدابیر و روش‌های نرم افزاری، از تحریم‌های اقتصادی تا تهاجم فرهنگی، جنگ نرم، مجازی و هوشمند را طراحی کرد. تمامی ساختارهای نظام بین‌المللی به ویژه رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی و سیاسی، تمام تلاش خود را برای مهار انقلاب اسلامی به کار گرفتند. قدرت‌های بزرگ جهانی با ادعای نمایندگی از نظام بین‌المللی، محدودیت‌های بسیار زیادی در راه دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای ایجاد کردند و تحریم‌های سه‌گانه شورای امنیت، اتحادیه اروپا و آمریکا را علیه ایران اعمال کرده‌اند. اگرچه ماشین تحریم‌ها با مذاکرات با ۵+۱ متوقف شد اما دیپلماسی اجبار همچنان برای مهار موتور محرکه موج دوم و سوم بیداری اسلامی اعمال می‌شود تا اثرگذاری انقلاب اسلامی بر دگرگونی قدرت در غرب آسیا به ویژه پس از آغاز موج سوم بیداری اسلامی را کم‌رنگ‌تر کند.

۳. موج سوم بیداری اسلامی

یک. پیدایش موج سوم

سرنگونی رئیس‌جمهور تونس در اوایل سال ۲۰۱۱، آغازگر تحولات زنجیره‌ای در کشورهای عربی شد. مدت کوتاهی پس از سقوط بن‌علی، حاکمانی چون مبارک، قذافی و صالح در مصر، لیبی و یمن سرنگون شدند. از مجموعه تحولاتی که از تونس آغاز شد، با عنوان موج سوم بیداری اسلامی یاد می‌شود، هرچند برخی‌ها آن را «بهار عرب» می‌نامند. این در حالی است که این تحولات ناشی از موج دوم بیداری اسلامی بود و محدودیت‌ها و موانعی که نظام بین‌المللی سلطه برای ممانعت از گسترش انقلاب اسلامی به کار گرفت، موجب شد این تأثیرگذاری با تأخیر انجام شود. آن‌گونه که فرد هالیدی می‌نویسد در تأثیرگذاری تحولات کلان بین‌المللی، سه دهه، زمان بسیار زیادی نیست:

انقلابیون، چه اسلامی چه غیراسلامی، کم حوصله‌اند و از مردم توقع دارند تا بلافاصله از آنها تقلید کنند اما از نظر تاریخی اینگونه به نظر می‌رسد که زمان لازم برای ارزیابی تأثیر جهانی انقلاب، چند سال نمی‌باشد؛ بلکه چند دهه طول می‌کشد ... (Holliday, 1996: 34)

در حالی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اقدامات زیادی برای مهار انقلاب اسلامی انجام شد، اما تحولاتی مانند سقوط صدام در سال ۲۰۰۳، این موج را تقویت کرد. به علاوه در سال ۲۰۰۶ نیز تحول دیگری در منطقه غرب آسیا رخ داد که می‌توان آن را متغیر واسطه انقلاب اسلامی و موج سوم بیداری اسلامی تلقی کرد. این تحول، جنگ ۳۳ روزه است که برای نخستین بار رژیم صهیونیستی شکست خورد. این موفقیت حزب‌الله ناشی از تأثیرپذیری این جنبش از انقلاب اسلامی است. به این دلیل برخی از تحلیل‌گران، اصطلاح «انقلاب اسلامی دوم» را به کار می‌برند. (Shapiro and Dicker, 2006: 23)

برخی دیگر از مقامات سیاسی و منطقه غرب آسیا، تأثیرگذاری مذکور به ویژه پس از حمله آمریکا به عراق و سرنگونی صدام و قدرت رسیدن شیعیان در این کشور را با اصطلاحاتی چون «هلال شیعی» مشخص کرده‌اند. با توجه به ماهیت و پیامدهای قیام‌های عربی، در ماه‌های نخست، وجه مبارزه با استبداد پررنگ‌تر بود. اما از آنجا که بخش مهمی از رویگردانی مردم جهان عرب از حاکمان خود، ناشی از سیاست خارجی آنها به ویژه ذلت و خواری در مقابل اسرائیل است، ناگزیر وجه دوم قیام‌های عربی نیز خود را نشان خواهد داد. آنچه اعراب را به قیام منطقه‌ای واداشت، «نیاز به احترام» بود؛ زیرا عرب‌ها در دوران پس از استقلال، همواره در کشورهای خود تحقیر شده‌اند و بیرون از مرزها نیز شکست خورده‌اند. (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۱) مجموعه عوامل فوق باعث شد که خودکشی یک جوان تونسی، مانند جرقه‌ای، انبار باروت کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا را منفجر کرد و تحولات بسیار بزرگی کشورهای این منطقه را فراگرفت.

دو. واکنش نظام بین‌المللی سلطه

با وقوع جنبش بیداری اسلامی، نظام بین‌المللی سلطه غافلگیر شد؛ زیرا این نظام با توجه به اقدامات گسترده‌ای که انجام داده بود تصور می‌کرد که روند انتقال آرام قدرت در کشورهای عربی انجام خواهد شد و پدران، قدرت را به پسران خود واگذار می‌کنند. در کشورهایی چون مراکش و اردن این گذار انجام شده بود و این روند در مصر نیز در حال انجام بود. اما طوفان سهمگین بیداری اسلامی، نظام سلطه را غافلگیر کرد. البته این نظام به راحتی تسلیم روند حوادث نشد بلکه اقدامات گسترده‌ای برای مهار و مدیریت این جنبش آغاز کرد. با توجه به گستره وسیع موج بیداری اسلامی، اقدامات نظام سلطه متنوع بود و به طور خلاصه این اقدامات را انجام داد.

۱. جلوگیری از روند خیزش و بیداری اسلامی؛

۲. تقلیل تغییر سیاسی در سطح جابه‌جایی در قدرت به جای سقوط نظام حاکم؛

۳. منحرف کردن مسیر واقعی جنبش بیداری اسلامی به سمت اهداف غربی؛

۴. تلاش برای نفوذ در جنبش بیداری اسلامی و مدیریت قیام به شیوه غیر مستقیم؛

۵. دخالت نظامی تمام عیار؛

۶. انحراف و رویارویی داخلی.

اقدامات نظام بین‌المللی سلطه در برخی از کشورهای غرب آسیا چشمگیرتر بود که در زیر به چهار مورد شاخص از آنها پرداخته می‌شود.

۱. سرکوب جنبش بیداری اسلامی؛ بحرین

نظام سلطه بخشی از جنبش بیداری اسلامی را به ویژه در بحرین به شدت سرکوب شد. این سرکوبی توسط عربستان انجام شد. ماهیت تحولات بحرین به دلیل آنکه اکثریت مردم آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، با دیگر کشورهای عربی متفاوت است. به همین دلیل بود که عربستان سعودی به نیابت از نظام سلطه و برای

جلوگیری از ورود موج پر قدرت بیداری اسلامی به درون کشور خود، بحرین را اشغال کرد و با نقض صریح تمامی قوانین بین‌المللی به سرکوب شدید مخالفان خاندان آل خلیفه پرداخت. یکی از نویسندگان غربی درباره تحولات بحرین می‌نویسد:

اگر حوادث میدان التحریر قاهره را نماد واقعی خاورمیانه جدید بدانیم، تخریب میدان لوء لوء را باید نماد تلاش عربستان برای توقف انقلاب‌های عربی و بازگشت به دوره قبل از این قیام‌ها دانست.

همین نویسنده در ادامه می‌افزاید:

ورود تانک‌های عربستان به بحرین، حاوی این پیام از طرف ریاض بود که این کشور برای مقابله با تغییرات قدرت در خاورمیانه آماده هر نوع دخالتی از دیپلماسی نرم تا مداخله تمام عیار نظامی است. (Bradley, 2013: 7)

۲. مدیریت و مهار؛ کودتای جامعه مدنی در مصر

در میان کشورهایی که موج سوم بیداری اسلامی آن را فراگرفت، مصر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا این کشور، یکی از کانون‌های اصلی تولید اندیشه و جنبش‌های اسلامی در منطقه غرب آسیا و جهان اسلام محسوب می‌شود. جنبش اخوان المسلمین مصر، یکی از قدرتمندترین جنبش‌های اسلامی غرب آسیا محسوب می‌شود که به رغم سرکوب‌های مکرر، در آستانه سقوط مبارک، مهم‌ترین نیروی اجتماعی - سیاسی محسوب می‌شد. پس از آنکه نظام سلطه نتوانست مانع سقوط حسنی مبارک شود، روند مدیریت بحران آن با کارگزاری نظامیان در یک دوره میان مدت آغاز و سرانجام به ساقط شدن دولت قانونی جنبش اخوان منجر شد. این دولت در کودتایی که برخی تحلیلگران آن را «کودتای جامعه مدنی»^۱ می‌نامند، (Carnacion, 2013) سرنگون شد. نظامیان مصری در چارچوب کودتای مذکور، توانستند انتخابات سازمان‌یافته‌ای را انجام داده و ژنرال عبدالفتاح السیسی به عنوان رئیس جمهور مصر انتخاب شد. یکی از نخستین اقدامات این دولت، تروریستی اعلام کردن جنبش اخوان است.

۳. ایجاد بحران و جنگ داخلی؛ سوریه

سومین موج بیداری اسلامی، کشورهای عربی را یکی پس از دیگری در می‌نوردید. ولی درحالی‌که نظام سلطه، به دنبال ممانعت از سرایت موج بیداری به کشورهای عربی بود و در بحرین و مصر به مدیریت و سرکوب آن پرداخت، در سوریه گونه دیگری عمل کرد. با توجه به موقعیت محوری سوریه در جبهه مقاومت اسلامی و داشتن روابط استراتژیک با جمهوری اسلامی، اعتراضات محدود مردم را سازماندهی و برای سرنگونی نظام سوریه اقدام کرد. در این کشور نیز، عربستان نقش محوری دارد. عربستان برای انتقام از مواضع سوریه در جبهه مقاومت، طیف گسترده اقدامات دیپلماتیک در عرصه منطقه و بین‌الملل و نیز کمک

1. Civil Society Coup July.

تسلیحاتی و حمایت از مخالفان بشار اسد را در دستور کار خود قرار داده و همچنان با تمام توان برای تغییر رژیم در سوریه و ترویج سلفی‌گری در این کشور تلاش می‌کند.

عربستان با گسیل و تجهیز هزاران سلفی، نه تنها عامل شکل‌گیری بلکه تطویل بحران سوریه بوده است. ریاض تلاش می‌کند در منطقه موازنه قدرت را به سود خود و حامیانش تغییر دهد، از این رو در راستای همکاری استراتژیک با آمریکا، با برخی بازیگران منطقه‌ای مانند ترکیه و قطر هم‌پیمان شده و حتی به متحد تاکتیکی اسرائیل نیز تبدیل شده است. (Inbar, 2012: 61) البته روند تحولات بحران سوریه با گذشت زمان به نتیجه عجیبی منجر شده است. همان‌گونه که پس از موج دوم بیداری اسلامی، مهار نیروهای سرکش سلفی در افغانستان از دست عربستان و حامیانش خارج شد، در سوریه نیز چنین اتفاقی رخ داده و این کشور مانند آهن‌ربایی تمام تکفیرهای جهان را به خود جذب کرده است.

۴. شکل‌گیری داعش و رویارویی درونی در غرب آسیا

در میان اقدامات نظام سلطه در قبال موج سوم بیداری اسلامی، قدرت‌یابی گروه‌های تکفیری چون جبهه النصره و داعش بسیار قابل تأمل است. اگرچه نویسندگان زمینه‌های داخلی شکل‌گیری داعش در عراق را نادیده نمی‌گیرد اما نقش عامل خارجی در این زمینه حداقل در شروع و نه الزاماً در تداوم را بسیار پررنگ می‌داند. شکل‌گیری داعش و تصرف بخش‌هایی از خاک عراق، ناشی از ناکامی و انسداد ائتلاف ضد جنبش بیداری اسلامی در سوریه است. با توجه به رویکرد ضد شیعی بنیانگذاران فکری داعش، بحران‌سازی در محیط امنیتی جمهوری اسلامی و در نتیجه، ایجاد گسست در محور مقاومت مهم‌ترین هدف این گروه است. داعش که پس از تصرف بخش‌هایی از خاک عراق به رهبری ابوبکر البغدادی نام خود را به «دولت اسلامی» تغییر داد، اقداماتی در مدت کوتاه حکومت خود انجام داده که قابل قیاس با سازمان القاعده نیست. نظام سلطه بیش از هر چیزی اقدامات خشونت بار داعش به ویژه گردن زدن و کشتار دسته جمعی توسط آنها را آن چنان بازتابی و برجسته کرده که بخش عمده‌ای از دستاوردهای انقلاب آرام موج سوم بیداری را زایل کرده است.

رسانه‌های غربی با برجسته کردن اصطلاح «دولت اسلامی» و تکرار آن، به دنبال نوعی این‌همانی بین دولت اسلامی عراق با دولت اسلامی به معنای عام آن هستند. رخ دادن حادثه حمله به دفتر نشریه فکاهی «شارلی ابدو» در فرانسه نیز به رغم تلاش سیاستمداران غربی برای تفکیک تروریست‌ها از اسلام، محملی برای اسلام‌هراسی شد. یکی از نشانگان بسیار مهم در عدم اصالت گروه‌های تکفیری، عدم مواضع و اقدامات آنها در سوریه و عراق علیه رژیم صهیونیستی است. آنها این رژیم را «دشمن دور» تلقی کرده در مقابل «دشمن نزدیک» که در وهله نخست، شیعیان و سپس سایر مسلمانان است، در اولویت مبارزاتی آنها قرار ندارد.

نتیجه

این مقاله با هدف سنجش نسبت میان نظام بین‌المللی سلطه و جنبش بیداری اسلامی نگارش شده و فرضیه

مقاله نیز این بود که با افول تمدن اسلامی، استعمار غرب شکل گرفت. این نظام استعماری به رغم رقابت‌ها و اختلافات شدید میان اعضای آن، به گونه‌ای که به وقوع دو جنگ جهانی منجر شد، به تدریج رژیم بین‌المللی برای سلطه بر جهان ایجاد کرد. اگر خط سیر انحطاط تمدن اسلامی بررسی شود، مشخص می‌شود که عوامل داخلی در این رابطه نقش داشتند اما نقش عامل خارجی و ظهور غیرمترقبه غرب، بیش از عامل درونی تأثیر داشته است. نظام غرب با فراهم کردن زیر ساخت‌های مختلف، یک نظام بین‌المللی را ایجاد کرد که به رغم وجود قطبیت^۱ و الگوهای سیاسی - فکری رقیب مانند لیبرالیسم و کمونیسم در مقابل جهان غیر غرب - تحت عناوین مختلف در حال توسعه، جهان اسلام و یا شرق - به نوعی یکپارچه عمل کرده است. این نظام متکثر و در عین حال متفاوت با جهان اسلام، تلاش کرده هویت هرآنچه غیر غربی بوده را نابود کند.

وقتی غرب در حوزه سخت‌افزاری پیشرفت کرد، جهان اسلام نیز به دنبال اخذ آن تمدن سخت‌افزاری بود اما غرب، همراه با محصولات فنی خود، خواستار شکل‌دهی کامل به تمام ساحت‌های زندگی غیر غربی‌ها شد و با قدرت سخت‌افزاری به دنبال تحمیل ارزش‌های خود بود. از این مقطع بود که در مقابل این هجوم تمام‌عیار، بیداری اسلامی آغاز و در یک روند طولانی در سه موج متفاوت ظاهر شد. همزمان با این امواج، نظام سلطه به تدریج در حوزه‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی خود را بازتولید کرد. موج دوم و سوم بیداری اسلامی برآیند اقدامات و واکنش‌های نظام بین‌المللی سلطه و اعتراض به حاکمانی بود که این نظام آنها را به قدرت رسانده بود. در حالی که واکنش نظام سلطه به موج اول بیداری اسلامی، درازمدت و بطئی بود، واکنش آن به موج دوم، طی سه دهه و نیم اخیر شامل طیف گسترده‌ای از اقدامات بوده، اما بیداری اسلامی از آنچنان ظرفیتی برخوردار است که به راحتی مهار نمی‌شود. به این دلیل، موج سوم نیز دقیقاً در عین ناباوری غرب رخ داده است. واکنش نظام سلطه به موج سوم، بسیار سریع و عجولانه بوده است. به این دلیل پدیده‌ای مانند داعش شکل گرفته که همزمان با تخریب بیداری اسلامی، تهدیدات جدی را متوجه نظام سلطه کرده است.

«دگر» اصلی گروه‌هایی مانند القاعده و داعش، غرب و شیعیان است، با این تفاوت که القاعده خطر غرب به سرکردگی آمریکا را بیشتر می‌دانست، اما داعش خطر شیعیان را بیشتر می‌داند، ولی نمی‌توان آنها را جنبش اسلامی محسوب کرد؛ زیرا پیدایش و نتیجه اقدامات آنها بیش از آنکه به پالایش اسلام بینجامد، به رخ دادن بدعت‌هایی منجر می‌شود که با ذات اسلام ناسازگار است و کارکرد آنها بیشتر همسو با نظام بین‌المللی سلطه است.

منابع و مأخذ

۱. احمدی، حمید، ۱۳۹۰، جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی، تهران، دانشگاه امام صادق.
۲. اسلامی، روح‌الله، عباسعلی رهبر و فاطمه ذوالفقاریان، ۱۳۹۱، «امواج بیداری جهان اسلام»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۶، شماره ۴، زمستان.

۳. الرشید، مضاوی، ۱۳۹۳، *عربستان سعودی و جریان‌های اسلامی جدید*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۴. بیل، جیمز، ۱۳۶۸، «جنگ، انقلاب و روحیه؛ قدرت ایران در جنگ خلیج فارس»، در: *بازشناسی جنبه‌های تجاوز و دفاع*، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی تجاوز و دفاع.
۵. خرمشاد، محمدباقر و نیما کیانی، ۱۳۹۱، «تمدن اسلامی - ایرانی الهامبخش موج سوم بیداری اسلامی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، شماره ۲۸، بهار.
۶. دکمچیان، هرایر، ۱۳۶۶، *جنبش‌های اسلامی در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان.
۷. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، ۱۳۹۰، «فناوری‌های قدرت در جنگ نرم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهاردهم، شماره ۵۱، بهار.
۸. دورانت، ویل، ۱۳۷۸، *تاریخ تمدن*، ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهی، جلد ۴، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. دهشیار، حسین، ۱۳۹۰، «بهار عرب: شورش بر مدرنیته وارداتی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۸۳.
۱۰. رجایی، فرهنگ، ۱۳۷۳، *تقریرات علمی درس سمینار جنبش‌های اسلامی معاصر*، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم.
۱۱. سعید، بابی، ۱۳۷۹، *هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*، غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. صالحی نجف‌آبادی، عباس و علیرضا رضایی، ۱۳۸۸، «مبانی جنبش‌های اسلام‌گرایانه: نظریه‌ها و دیدگاه‌ها»، *مطالعات سیاسی*، شماره ۵، پاییز.
۱۳. فوکو، میشل، ۱۳۷۷، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس.
۱۴. قاسمی، فرهاد، ۱۳۹۲، *نظریه‌های روابط بین‌الملل: بنیادهای نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی*، تهران، میزان.
۱۵. کامروا، مهران، ۱۳۸۸، *خاورمیانه معاصر: تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول*، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، تهران، قومس.
۱۶. گنجی ارجنکی، عبدالله، ۱۳۸۸، *موج سوم بیداری اسلامی*، تهران، اندیشه سازان نور.
۱۷. لوئیس، برنارد، ۱۳۸۰، *برخورد فرهنگ‌ها*، ترجمه بهمن دخت اویسی، تهران، نشر فرزاد.
۱۸. م.م. شریف، م.م.، ۱۳۷۰، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه نصرالله پورجوادی (زیر نظر)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۱۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر*، تهران، صدرا.
۲۰. ملازهی، پیرمحمد، ۱۳۸۷، پاکستان، بحران هویت؛ چالش ایدئولوژیک قدرت، *مطالعات میان فرهنگی*، سال سوم، شماره ۷، پاییز.
۲۱. ملکوتیان، مصطفی، ۱۳۸۷، *بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه پردازی‌ها*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۲. نجفی، موسی، ۱۳۸۷، *انقلاب فرامردن و تمدن اسلامی (موج چهارم بیداری اسلامی)*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۲۳. نای، جوزف، ۱۳۸۲، «قدرت نرم»، ترجمه محمد حسینی مقدم، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۹.
۲۴. ولایتی، علی‌اکبر، ۱۳۹۰، *بیداری اسلامی*، تهران، دبیرخانه اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی.
25. Al-Tamimi, Aymenn Jawad, Fall, 2013, "The Islamic State of Iraq and Al-sham", *Middle East Review of International Affairs*, Vol. 17, No. 3.
26. Bradley, John R, 2013, "Saudi Arabia's Invisible Hand in the Arab Spring", Available at <http://www.foreignaffairs.com/articles/136473/john-r-bradley/saudi-arabias-invisible-hand-in-the-arab-spring>.
27. Carnacion, Omar, July, 9, 2013, "Even Good Copps are Bad. Lesson from Egypt From the Philippine, Venezuela, and Byonds", At: <http://www.Foreignaffairs.com/article/1395701>.
28. Carvalho, Jean-Paul and Christine Binzel, August 2013, "Education, Social Mobility and Religious Movements: A Theory of the Islamic Revival in Egypt", *Heidelberg University & IZA University of California*, Irvine.
29. Davis, Lance and Stanley Higerman, Flistory Lessons, spring 2008, "sanctions: Neither Wanor Peace", *Journal of Economic Perspectives*, Volume 17, Number 2.
30. Fontaine, Richard and Daniel M. Kliman, winter 2013, "International Order and Global Swing States", *The Washington Quarterly*, No 36.
31. Holliday, Fred, 1996, "The politics of Islamic Fundamentalism: Iran, Tunisia and the challenge to the Secular State" in: Akbar. Ahmed and Hastings Donan, *Islam Globalization and Postmodernity*, London: Routledge.
32. Inbar, Efraim, Sumer 2012, "Israel's National Security Amidst Unrest in the Arab World", *The Washington Quarterly*, NO 35. Vol. 3.
33. Lewis, Bernard, 2003, "From Race and Slavery in the Middle East: An Historical Enquiry", in Kevin Reilly, Stephen Kaufman, Angela Bodino, *Racism: A Global Reader*, M.E. Sharpe.
34. Shapiroa, Shimon and Daniel Diker, 2006, "Iran Second Islamic Revolution its Challenge to the West", Available at: http://www.jcpa.org/text/iran_page_44-61.pdf.
35. The Guinness Book Of Records, 1998, *Guinness World Records Limited*.
36. Zubaidah, Sami, 1989, *Islam: the people & the state*, London, Routledge.